

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

آثار ذکر (۲)

یکی دیگر از آثار بسیار ارزشمند یاد خدای متعال، وارستگی و رهایی از اسارت لذات مادی است. واقعیت این است که در جنبه‌های طبیعی، لذایذی وجود دارد که انکار ناپذیر است و این لذایذ انسان را به خودش جذب می‌کنند؛ لذا بسیاری از انسان‌ها در دام اسارت همین لذایذ مادی قرار گرفته‌اند؛ منتهی لذایذ مادی تا جایی قدرت جذب انسان را دارند که انسان لذت بزرگتری را تجربه نکرده باشد. همین نان شیرینی که برای پذیرایی آوردند و شما میل می‌کنید، می‌گویید: به به عجب شیرین بود؛ شیرینی‌اش کاملاً نمود داشت؛ اما اگر قبل از اینکه نان شیرینی را در دهانتان بگذارید، یک قاشق عسل در دهانتان گذاشته بودید، باز هم این نان شیرینی را در دهانتان شیرین احساس می‌کردید؟ شیرینی نان شیرینی از بین رفت؛ اما چون شیرینی بزرگتری تجربه شد، شیرینی نان شیرینی دیگر نمودی ندارد؛ بازارش از رونق افتاد. فرض کنید شب هنگام در حیاط منزل، چراغ را روشن می‌کنید. در تاریکی شب، این چراغ چه تلالؤ و خودنمایی دارد؟! چگونه نورش همه جا را روشن می‌کند و همه‌ی توجه‌ها را به خودش جلب می‌کند؟! اما گاهی اتفاق می‌افتد که فراموش می‌کنید چراغ حیاط را خاموش کنید. فردا ساعت هشت و نه صبح که آفتاب در فضای حیاط کاملاً پخش شده، اگر شما وارد حیاط شوید، اصلاً روشن بودن چراغ را احساس نمی‌کنید؛ یعنی انسان اصلاً متوجه نمی‌شود که چراغ روشن است. چرا؟ چون نور عظیم‌تری تجلی کرد. چراغ در برابر تجلی خورشید، بازارش از رونق افتاد؛ جذابیّت و خیره‌کنندگی‌اش از بین

رفت. لذا لذت مادی هم همین طور است؛ تا وقتی لذات بزرگتری چشیده نشده، همین لذت مادی بسیار دوست داشتنی است و انسان را جذب خود می‌کند؛ در این تردیدی نیست. اما اگر انسان بتواند لذات بزرگتری را تجربه کند، لذت مادی این امکان را نخواهد داشت که انسان را در جاذبه‌ی خودشان نگه دارند و اسیر کنند.

بعضی از علمای اخلاق بحثی کرده‌اند که بحث درستی است. می‌گویند: ما در جنبه‌های مادی، اصلاً لذت واقعی نداریم. تمام چیزهایی که بشر در جنبه‌های مادی اسمش را لذت گذاشته، برطرف شدن یک رنج، ناراحتی و عدم تعادل است. غذایی که خوردید و این قدر به شما چسبید و گفتید: عجب غذای لذیذی! کیف کردم، همه‌ی لذت بخش بودن آن متکی به گرسنگی‌ای است که شما داشتید؛ والا اگر شما سیر بودید، خوشمزگی‌اش این قدر چشمگیر نبود و جذابیت نداشت. خواب نازی که کردید و بیدار شدید و گفتید: عجب خواب شیرین و لذیذی بود! کیف کردم، تمام لذت بخش بودن این خواب به خاطر خستگی قبل از خواب و خواب آلودگی شما بود. اگر آن خستگی و خواب آلودگی نبود، این خواب چندان شیرینی و جذابیت نداشت. تمامی لذت مادی همین طور است؛ یعنی یک تعادل بیولوژیک در بدن به هم می‌خورد و یک ناراحتی به انسان دست می‌دهد؛ وقتی این تعادل به حال اولیه‌اش برگشت، انسان گمان می‌کند لذتی برده است. به تعبیر دیگر؛ در حالت تعادل، ما در نقطه‌ی صفر قرار داریم؛ بعد به علت خستگی و تلاش‌های زیاد به نقطه‌ی زیر صفر می‌آییم؛ بعد وقتی خوابیدیم، با این خواب و استراحت، دوباره به نقطه‌ی صفر برمی‌گردیم و می‌گوییم عجب کیف کردیم و لذت بردیم. لذتی نبود؛ رنج، الم و ناراحتی برطرف شد و اسمش را لذت گذاشتی. گرسنه شدی، یک تعادل بیولوژیک در بدن به هم خورد؛ غذا که می‌خوری، دوباره از زیر صفر به نقطه‌ی صفر برمی‌گردی و می‌گویی از خوردن غذا عجب لذت بردم؛ لذتی نبود؛ رفع الم و رنج گرسنگی بود. لذت وقتی است که از صفر بالا بروی. لذا به این معنا همه-

ی لذائذ مادی، طبیعی و جسمانی، رفع المند. لذایذ جنسی هم همین طور است؛ با ترشح یک هورمون در خون، تعادل بیولوژیک بدن به هم می خورد؛ با ارضاء جنسی تعادل برمی گردد؛ لذتی نیست؛ رفع یک عدم تعادل؛ یک فشار و حالت التهاب است. لذا می گویند در جنبه های مادی، لذت واقعی وجود ندارد. لذت وقتی است که از صفر بالا بروی؛ نه اینکه از زیر صفر به صفر برسی.

دلیل اینکه اینها لذت نیست را عرض می کنم؛ فرض کنید شما گرسنه بودید، غذایی خوردید و گفتید: عجب کیف کردم! چه غذای لذیذ و خوشمزه ای! همان وقتی که غذا را خوردی؛ کیفیت را هم کردی؛ خیلی هم خوشمزه بود، می گویم: غذا خیلی لذیذ بود؟ می گویی بله. می گویم: خیلی لذت بخش بود؟ می گویی: بله. می گویم: چون من دوست دارم شما لذت بیشتری ببری، لطفاً دو پرس دیگر از این غذا بیاورید؛ ایشان میل کنند. می گویی: من سیرم؛ نمی خواهم. می گویم: مگر نگفتی غذا لذیذ است؟ من دلم می خواهد شما لذت بیشتری ببری. می گویی: نمی خواهم. و اگر به زور شما را وادار کنم که بخوری، با زجر می خوری. بنابر این، لذت در خود غذا نبود. لذت اگر در خود غذا بود، وقتی بیشتر می خوردی، باید بیشتر لذت می بردی. همین خوابی که گفتی عجب خواب شیرین و لذیذی است، می گویم: خیلی لذیذ بود؟ خیلی از این خوابیدن کیف کردی؟ می گویی: بله، خیلی لذیذ بود. می گویم: حالا که اینطورست، چون دلم می خواهد لذت بیشتری ببری، پنج شش ساعت دیگر بخواب. می گویی: خوابم نمی آید. و دیده اید بعضی وقتها که فرد کمی بیشتر از حد نیاز خود می خوابد، بعد که بیدار می شود، به جای این که شنگول تر باشد، کسل است. اگر خود این خواب لذت بخش بود، وقتی بیشتر خوابیدی، باید بیشتر سر حال باشی. پس ببینید! در جنبه های مادی و طبیعی، لذت واقعی نیست؛ رفع الم و برطرف شدن یک عدم تعادل است. تعادلی به هم می خورد و بعد دوباره به همان حد صفر و تعادلش برمی گردد. لذت واقعی

چیزی است که هرچه انسان بیشتر استفاده کند، بیشتر لذت خواهد برد؛ لذا لذت انسان، لذت روحانی است؛ لذت جسمانی، لذتی حیوانی است. لذت خوردن، خوابیدن و ارضاء شهوانی، لذت حیوانی است. الاغی که ما سوارش هستیم یعنی بدنمان؛ لذتش در خوردن، خوابیدن و ارضاء شهوانی است. این لذت مرکب تن ماست؛ لذت خود ما به عنوان انسان، اینها نیست. لذت ما، لذت روحانی است؛ مثل لذت علم و دانایی، هنر و زیبایی. لذا این لذایذ هیچ حدّ یقف هم ندارد. هرچه بیشتر بدانی، بیشتر لذت می‌بری؛ هرچه با زیبایی بیشتر آشنا شوی و به زیبایی‌های بیشتری پی ببری، بیشتر لذت می‌بری و هیچ وقت از این زیبایی سیر نمی‌شوی. لذت واقعی، لذت‌های روحانی است و اوج لذایذ واقعی، لذت ذکر خداست.

امیدواریم خدا ذائقه‌ی روح ما را بیدار کند؛ البته ذائقه‌ی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام خواب خواب نیست؛ اهل دنیا هستند که روحشان خواب خواب است. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام اول راه بین خواب و بیداری‌اند؛ چرت می‌زنند؛ کمی آثار بیداری کمی هم آثار خواب در آنها هست. لذا ببینید! همین الان که شما گریه کردید، کیف نکردید؟ بسیار کیف کردید؛ در حالی که دیگران وقتی ناراحتند، گریه می‌کنند؛ اما شما همین اشکی که در مصائب حضرت زهرا علیها‌السلام ریختید، برایتان از لذیذترین چیزها لذت بخش‌تر بود. لذا شما هم لذایذ روحانی را می‌چشید؛ منتهی اگر انسان از نظر روحی کاملاً بیدار و هشیار شود، ذائقه‌ی روح بیشتر باز می‌شود. ذائقه‌ی روح که بیدار شد، حلاوت ذکر را می‌چشد. تشبیه و استعاره نیست؛ واقعاً ذکر و یاد خدا شیرین است و حلاوت دارد. از هر عسلی پر حلاوت‌تر است. امیدواریم آن ذائقه بیدار شود تا انسان آن حلاوت را بچشد. در مناجات خمس عشر، امام سجّاد علیه‌السلام به خدا عرض می‌کنند: «مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا» خدایا چه کسی است که حلاوت محبت تو را چشید و آن وقت به چیز دیگری رو کرد؟ «وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَعَنِي

عَنْكَ حَوْلًا^۱ و چه کسی در قرب، جوار و نزدیکی تو با تو انس گرفت و بعد از تو به سمت جای دیگر رو برگرداند؟ ذکر خدا واقعاً حلاوت دارد و کسیکه کامش با حلاوت ذکر خدا شیرین شود، دیگر هیچ شیرینی مادی نمی‌تواند او را جذب خودش کند؛ از دام اسارت لذایذ مادی و طبیعی آزاد می‌شود.

نمونه‌اش، رسول خدا پیغمبر اکرم ﷺ است. ایشان در سال‌های آغازین بعثت، در میان یک دنیای جاهلی و در بین یک شهر مردم جاهل نیمه وحشی، مشرک و بت پرست، درنده خو و سفاک، در غربت و تنهایی و در فشار و دشواری زندگی می‌کرد. گاهی هم مثل سال‌های شعب ابیطالب، مسلمان‌ها تحت تحریم‌های عجیبی قرار می‌گرفتند که دسترسی به مواد غذایی نداشتند. آن قدر گرسنگی فشار می‌آورد که نقل شده پیغمبر اکرم ﷺ روی معده‌ی خود سنگ می‌گذاشتند و با دستار محکم می‌بستند که معده جمع و حجم معده کوچکتر شود تا احساس گرسنگی کمتری بکنند. تصوّر کنید! رسول الله ﷺ با این حالت از آغاز صبح از خانه بیرون می‌آیند، بین جمع عظیمی از مردم مشرک و کافر؛ خاکستر بر سر و خار زیر پای حضرت می‌ریزند؛ بچه‌های مشرکین، پیغمبر خدا را سنگ باران می‌کنند و آزار و اذیت‌های دیگری که بسیاری را من حیا می‌کنم که به زبان بیاورم. پیامبر در آن جامعه‌ی جاهلی، از صبح تا شب یک‌سره دعوت به توحید می‌کردند و با شرک و بت پرستی مبارزه می‌نمودند و این همه مصیبت و سختی را از مشرکان و کافران متحمل می‌شدند. فکر کنید انسانی با آن گرسنگی، با آن رنجوری، با این همه تقللاً و با آن گرمای سخت سرزمین مکه، شب که به خانه بر می‌گردد، به نظر شما یک چنین انسانی چه می‌خواهد؟ جز اینکه اگر یک انسان معمولی باشد، می‌گوید: من فقط گوشه‌ای پیدا کنم یک دقیقه بیفتم تا خستگیم

^۱ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸ و زاد المعاد، ص ۴۱۲ و جیلانی، الذریعه‌الی حافظ الشریعه، ج ۱، ص ۴۷۱

دررود؟ پیامبر خدا از ذکر خدا چه لذتی می‌برد که با این خستگی و کوفتگی، شب هنگام که به خانه برمی‌گشت، نه خواب و استراحت، نه! از سرشب تا به صبح، به ذکر و مناجات با خدا مشغول بود؛ حتی نمی‌نشست؛ برپا ایستاده بود؛ رو به قبله می‌ایستاد و با آن معشوق ازلی نرد عشق می‌باخت. پیغمبر ﷺ چه لذتی از ذکر و گفتگو با خدا می‌برد که لذت خواب و استراحت را برایش بی‌رنگ کرده بود؟ این است که می‌گوییم اگر کام انسان آن حلاوت را بچشد، همه‌ی لذت‌ها رنگ می‌بازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌های زمان رسول‌الله از ابتدای صبح، در خاک و خل، در گرد و غبار و گرما و با تقلاً، سوار بر اسب، تاخته و شمشیر زده است؛ جراحات‌های متعدد هم به پیکر ایشان وارد شده و پیکر حضرت مجروح هم هست. شب که هوا تاریک می‌شود به دلیل تاریکی شب، موقتاً جنگ متوقف می‌شود تا صبح که هوا روشن شود. فکر می‌کنید انسانی که از صبح در آن گرما و گرد و غبار، این‌گونه تقلاً کرده و شمشیر زده است، حالا که جنگ متوقف شده، چه می‌خواهد؟ جز اینکه گوشه‌ای بیفتد و یک دقیقه بخوابد و خستگی در کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام چه لذتی از مناجات خدا، راز و نیاز با خدا و ذکر و یاد حضرت حق می‌برد که وقتی جنگ متوقف می‌شود، تا صبح هنگام یک‌سره مشغول مناجات و گفتگو با خداست؟ این است که اگر کسی لذت ذکر خدای متعال را تجربه کند و بچشد، از اسارت لذایذ مادی و لذایذ طبیعی رها می‌شود؛ دیگر لذت شکم نمی‌تواند او را به دنبال خودش بکشد؛ دیگر لذت مقام، شهوت، شهرت، لذایذ مادی، طبیعی و نفسانی نمی‌تواند او را اسیر خود کند؛ لذت ذکر خدا او را آزاد و رها می‌کند.

لذا یکی از آثار ارزشمند ذکر و یاد حضرت حق، وارستگی از اسارت لذایذ مادی است و متأسفانه غالب خلق به خاطر اینکه خدا را در زندگی فراموش کرده‌اند، می‌بینید که چگونه اسیر همین لذایذ مادی‌اند و چگونه همه‌ی عمر و توان خود را صرف تقلاً برای به‌دست

آوردن و رساندن خودشان به این لذایذ می‌کنند. وقتی هم به این لذایذ می‌رسند، لذتش لذت پایداری نیست؛ چون تمام چیزهایی که در جنبه‌های طبیعی و مادی، انسان را جذب خود می‌کند، جذابیتش تا لحظه‌ی رسیدن به آن است. وقتی انسان رسید، جذابیتش از بین می‌رود؛ لذا می‌گویند وصال مسلخ عشق‌های زمینی است. همین که فرد به معشوقش رسید، آن عشق منتفی است. مقام خیلی بالایی را طلب کرده بود، تا نرسیده بود خیلی برایش جذابیت داشت؛ اما حالا که به آن مقام رسید و یکی دو روز گذشت، برایش یک چیز عادی می‌شود. خانه‌ی خیلی مجللی آرزو کرده بود؛ عاشق این خانه شده بود؛ سال‌ها نداشت و حسرتش را می‌خورد؛ تقلاً کرد تا خود را به این خانه برساند. آرزوی داشتن این خانه برایش خیلی رؤیایی بود؛ اما وقتی این خانه را تهیه کرد و یک هفته در آن زندگی کرد، برایش یک چیز معمولی و عادی می‌شود. فلان اتومبیل آخرین سیستم خیلی شیک و زیبا را آرزو داشت. تا نداشت خیلی برایش رؤیایی بود که یک‌بار بتواند پشت فرمان چنین ماشینی بنشیند و چنین ماشینی را داشته باشد؛ اما وقتی خرید و چهار پنج روزی سوار شد و این طرف و آن طرف رفت، برایش یک چیز معمولی می‌شود. در واقع، لذایذ طبیعی و مادی نمی‌تواند روح انسان را برای همیشه در جاذبه‌ی خود نگه دارد. تنها چیزی که جاذبه‌ی آن بی‌نهایت است و هیچ وقت انسان از آن سیر نمی‌شود، ذکر حضرت حق و یاد خدای متعال است. این لذتی دارد که هیچ وقت انسان از آن اشباع نمی‌شود؛ «أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبَعُونَ»^۲.
صیوررت انسان به سوی خداست «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^۳ و خدا هم که لاحد است؛ لذا این کشش، کشش لاحد است؛ کششی است که هیچ وقت از جذابیت نمی‌افتد.

۲. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۴۲.

۳. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۸ و سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۲.

اثر بسیار مهم دیگری که برای یاد خدای متعال در زندگی قابل اشاره است، این است: وقتی انسان به یاد خدای متعال است و عظمت الهی را در خاطر دارد و خودش را در محضر پر احتشام و پر عظمت الهی می‌بیند، در کنار عظمت خدا چیزی به نظرش بزرگ نمی‌آید. ما وقتی چیزی به نظرمان بزرگ است که بزرگتر از آن را ندیده باشیم. وقتی بزرگتر از آن را ببینیم، عظمت آن از نظرمان می‌افتد. یادم هست که سابق بر این، ساختمانی در یکی از خیابان‌های مشهد بود معروف به ساختمان چهار طبقه. آن موقع اصلاً ساختمان چهار طبقه وجود نداشت؛ همه‌ی خانه‌ها یک طبقه یا حداکثر دو طبقه بود. این اولین ساختمان چهار طبقه‌ای بود که در یکی از خیابان‌های مشهد ساخته بودند؛ پدیده‌ی عجیب و غریبی بود؛ به طوری که اسم آن خیابان را چهار طبقه گذاشته بودند. خوب یادم هست بچه‌ی کوچکی بودم؛ دبستانی بودم و با خانواده به مشهد رفته بودیم. مرحوم پدرم مرا برد و این ساختمان چهار طبقه را به من نشان داد که بین اینها ساختمان چهار طبقه ساخته‌اند. آن روز این ساختمان برای خودش چیز عظیمی بود؛ بلندترین ساختمان شهر مشهد بود؛ اما الان در شرایطی که برج‌های آسمان خراش با صدها طبقه ساخته شده، آن ساختمان چهار طبقه، دیگر جلوه و عظمتی ندارد.

اگر دنیا برای ما بزرگ است؛ اگر ثروتش، قدرتش، شهرتش، لذتش و هر چیز دنیا در نظر ما خیلی بزرگ و مهم می‌آید، برای این است که به بزرگتر از دنیا نگاه نکرده‌ایم. انسانی که در همه‌ی لحظه‌های زندگی، خودش را در محضر الهی می‌بیند و عظمت، جلال و کبریایی حضرت حق را با دیده‌ی دلش مشاهده می‌کند، هیچ چیز در نظرش بزرگ و مهم نمی‌آید؛ لذا بود و نبود همه‌ی عالم برای او تأثیری ندارد. اگر همه‌ی عالم را به او بدهند، ذوق زده نمی‌شود؛ اگر همه‌ی عالم را هم از او بگیرند، غمزه نمی‌شود. قرآن فرمود: **«لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا**

فَاتِكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۴ وقتی چیزی از دستتان رفت، غمزده نشوید؛ وقتی چیزی به دستتان آمد، ذوق زده نشوید. چنین انسانی که توجهش به عظمت حضرت حق است، در کنار خدا، هیچ چیز برایش نمودی ندارد. در برابر عظمت بی‌منتهای حضرت حق، عظیم‌ترین چیزها هم اصلاً نیستند؛ فانی هستند؛ چه رسد به اینکه بخواهند در برابر عظمت خدا جلوه‌گری هم از خود داشته باشند. لذا هیچ چیز غیر خدا نمی‌تواند توجه عبد ذاکر را به خود جلب کند؛ وقتی به آن عظمت پی می‌برد، بود و نبود همه‌ی عالم برایش یکسان است و نسبت به همه چیز بی‌اعتنا می‌شود.

طبیعتاً فردی که خودش را در محضر عظمت حضرت حق می‌بیند، دچار خودبزرگ بینی هم نمی‌شود. انسان وقتی دچار کبر و خودبزرگ بینی می‌شود که بزرگتر از خود را نبیند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشتند؛ آن دستورالعمل عجیبی که الان نامه‌ی پنجاه و سوم نهج البلاغه است، همین نکته را به مالک گوش زد می‌کنند؛ می‌فرمایند: اگر دیدی غرور و خود بزرگ بینی دارد به سراغت می‌آید، به کسی نگاه کن که بالا دست توست. اگر قرار است فرمانروای مصر شوی، من علی فرمانروای کل جهان اسلام هستم. حکومت اسلامی در آن روز، نیمی از کره‌ی زمین بود؛ خیلی وسیع بود. تمام عربستان، تمام سرزمین عراق، تمام سرزمین مصر، تمام سرزمین ایران و بسیاری از کشورهای آن‌ها بودند که کشور وسیع بزرگی هستند، هرکدام یکی از استان‌های کشور اسلامی بودند که امیرالمؤمنین فرمانروای آن کشور بودند. فرمودند اگر دیدی کم‌کم غرور دارد تو را می‌گیرد که من فرمانروای مصرم، به من نگاه کن؛ کسی که بالاتر از خودت است را نگاه کن و فوق من به خدایی که این ولایت را به من داده است، نگاه کن. وقتی بزرگتر از خودت را دیدی، دیگر

۴. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

خود بزرگ‌بینی سراغت نمی‌آید^۵. انسان موحد این‌گونه است. وقتی به خدا نگاه کند، دچار خود بزرگ‌بینی و کبر هم نمی‌شود. یاد خدا او را از خود بزرگ‌بینی، خودپسندی، عجب، غرور و کبر محفوظ می‌دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی متقین نهج البلاغه، در بیان یکی از صفات متقین، می‌فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۶ خدا چنان به عظمت در جان آنها شناخته و تلقی شده که هر چه غیر خداست، در نظر آنها صغیر، حقیر، کوچک و کم اهمیت شده است. این یکی از آثار بسیار ارزشمند یاد خداست و انسان ذاکر چنین توفیقی نصیبش می‌شود که هیچ چیز در نظرش بزرگ نمی‌آید؛ چه پدیده‌های خارج از وجود خودش و چه حتی خودش. امیدواریم خدای متعال همه‌ی ما را اهل ذکر و یاد دائمی خود قرار دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۵. «وَ إِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوَقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ...»: شریف الرضی، نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.

۶. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۵ و ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۵۹.